

مقاله



زبان،

راهی نرم به سوی توسعه

نوشته: مهنوش مانی

و

مهرداد فاضلی

مجموعه مقالات توسعه (۱)

عنوان مقاله:	زبان راهی نرم به سوی توسعه
نویسندگان مقاله:	دکتر مهنوش مانی و مهرداد فاضلی
ناظر علمی:	دکتر مرتضی درخشان
تاریخ انتشار:	بهار ۱۳۹۷
ناشر:	پویش فکری توسعه (انتشار دیجیتال)
شماره مسلسل:	۹۷-۶
	http://www.pooyeshfekri.com
	Email: pooyeshfekri@gmail.com
انتشار همه یا بخشی از این متن در سایر رسانه‌ها با ذکر منبع (پویش فکری توسعه) بلامانع است.	

زبان راهی نرم به سوی توسعه

شرح این را گفتمی من از —ری لیک ترسم تا نلغزد خاطری
نکته‌ها چون تیغ پولادست تیز گر نداری تو سپر واپس گریز
پیش این الماس بی اسپر میا کز بریدن تیغ را نبود حیا
«مولانا»

مقدمه

هنگامی که از توسعه صحبت می‌کنیم، ناخودآگاه ذهن بیشتر ما به سمت «بایدها و نبایدهای اقتصادی» معطوف می‌شود. گویا برای توسعه یافتن تنها باید سرمایه‌های ملی را به پیش برد و زیرساخت‌هایی مانند ساختن راه، تأسیس مخابرات، راه‌اندازی نیروگاه‌های برق و نظایر اینها را ایجاد کرد. همچنین در بهترین حالت، کشور باید به سرمایه‌گذاری روی دانشگاه و گسترش علوم مدرن معطوف شود. در یک کلام این اقتصاد است که رشد آن باعث انبوه سرمایه شده، طبقه متوسط را از لحاظ اقتصادی قوی‌تر ساخته است و جیب‌های پر پول این طبقه، خودبه‌خود کشوری توسعه‌یافته می‌سازد.

اما دو اصل وجود دارد که این ایده توسعه‌آفرین را زیر سؤال می‌برد: اصل اول «معمای خست» که نشان می‌دهد دسترسی پولی برای مردمی که کارآفرین نیستند و با هم مشارکتی ندارند، رشد سرمایه‌ای را به وجود نخواهد آورد و مال‌اندوزی به این شیوه فقر جمعی را به همراه دارد. اصل دوم «خطای ترکیب» نام دارد که در مسائل رشد سرمایه مثال می‌زنند؛ این خطا امریست که سال‌ها گریبان ملت ایران را گرفته است. بنابراین، متأسفانه در طی این سال‌ها کمتر کسی به این نکته توجه کرده که توسعه از جنس یک تحول نرم و آن هم در درون اندیشه‌ها است (رنانی، ۱۳۸۶).

در این مقاله ما به یکی از بحث‌های مربوط به توسعه نرم یعنی «زبان» نگاهی خواهیم داشت؛ «توسعه‌ای از جنس گفت‌وگو و به مثابه کلام». بنابراین، زبان با این دیدگاه که در توسعه اهمیت دارد، یکی از مفاهیم کلیدی مقاله حاضر است. ابتدا به تعریف زبان می‌پردازیم و سپس سعی در تبیین رابطه زبان با زیرساخت‌های اصلی توسعه، یعنی فرهنگ و اجتماع، داریم.

هدف مقاله کنونی برداشتن گامی از زبان و کلام روزمره به سمت توسعه است. همچنین قصد تجزیه این فضای زبانی را با فضای توسعه‌یافتگی (یا نایافتگی) داریم. امید است در گام نخست چراغی برای تحلیل این رابطه نو، روشن سازیم.

مفهوم و ابعاد توسعه

قبل از اینکه وارد مباحث این مقاله شویم، ابتدا به تعریفی از توسعه می‌پردازیم. توسعه مجموعه‌ای از عوامل است که «رفاه» و «رضایت» یک ملت را با خود به همراه دارد (همان)، به عبارت دیگر زندگی با سعادت که هم ثروت (رفاه) و هم شادکامی (رضایت) به همراه دارد. به عنوان مثال، توسعه ترازوی «بهبودی» است، در یک کفه بهزیستی عینی و در کفه دیگر بهزیستی ذهنی قرار دارد. اما این کفه‌ها باید در چه سطحی از هم قرار گیرند؟ برای پاسخ به این سؤال به زمینه‌های فرهنگی توسعه می‌پردازیم، زمینه‌هایی که وجود داشته است و یا هم اکنون در اختیار ما قرار دارد. بررسی هر دو زمینه الزامی است و شاید پرداختن به یکی و غفلت از دیگری به معنای نابودی هر دو بخش باشد. ایران امروز مثال خوبی از ثروت بدون رضایت است؛ کشوری که از ذخایر غنی نیروی انسانی، نیروی فرهنگی، تاریخی، سیاسی و اقتصادی بهره‌مند است، اما به خاطر سطح بالایی خشونت، بی‌اعتمادی و بی‌عدالتی از نارضایتی رنج می‌برد.

نکته جالب توجه این است که این نارضایتی، رفاه را هم از میان برده است و هرروز جامعه را از سعادت و خوشی دور می‌سازد. بنابراین، توسعه، اگرچه با «رفاه» همراه است، اما تولید «رضایت» نیز می‌کند و جامعه را سالم نگه می‌دارد. پیامد چنین جامعه‌ای، ثروت

و خشنودی بیشتر به ارمغان می‌آورد. اینجاست که با کمترین تنش و بدون برخورد از کنار هم عبور می‌کنیم، یعنی خیلی راحت و سریع با هم معامله، معاشرت، کسب‌وکار و ازدواج می‌کنیم، خانه می‌سازیم و سیاست‌بازی می‌کنیم (رنانی، ۱۳۸۶). دیگر نیازی نیست برای خانه‌هایمان دیوار و بر روی دیوارها حصار بکشیم و از پیشرفته‌ترین دزدگیرها استفاده کنیم. دیگر نیازی نیست در پیاده‌روها سکوه‌ای بتونی بنا کنیم، دور اتوبان‌هایمان را دیوار بتونی بکشیم و از جوانی به فکر قبر چند میلیونی باشیم، زیرا مفهوم زندگی از سعی برای زنده ماندن، حفظ جان و مال و کند کردن شتاب زندگی به سمت مرگ، به‌سوی رفاه و رضایت جریان پیدا می‌کند.

این ابعاد «بهریستی» (توسعه) را باید در کجا مشاهده کرد؟ هر کشور یا ملتی دارای پنج بعد یا رکن اصلی است که ابعاد مختلف زندگی را از سطح فردی تا سطح بین‌المللی در برمی‌گیرد. این ارکان عبارت‌اند از: بعد روان‌شناختی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی. حال اگر هر کدام از این ارکان به شکلی، به‌ریستی عینی و ذهنی ایجاد کند، توسعه پدید آمده است. بدین معنا ابعاد روان‌شناختی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به انباشت شادی، سرمایه و ثروت کمک می‌کند و توسعه‌گر می‌شود. مثلاً، فردی که هم رضایت و هم رفاه دارد، فردی توسعه‌یافته است، یا جامعه و فرهنگی که در مسیر تولید شادی و رفاه مردم گام برمی‌دارد جامعه‌ای توسعه‌یافته است. سیاست و اقتصادی هم که ایجاد سرمایه اقتصادی می‌کند و رضایت مردم را بالا می‌برد، جامعه‌ای توسعه‌یافته است. بنابراین، اقتصادی که تنها به رشد سرمایه فکر می‌کند، به هیچ عنوان قابلیت توسعه ندارد، چرا که این رشد بدون زیرساخت‌های به‌ریستی ذهنی انجام گرفته است و به ایجاد رانت و خشونت خواهد انجامید. بنابراین توسعه، قرار گرفتن در مسیر به‌ریستی عینی و ذهنی است. اکنون به یکی از ابعاد فرهنگی و اجتماعی یعنی زبان می‌پردازیم تا ارتباط آن را با توسعه روشن‌تر سازیم.

مفهوم زبان

انسان به حکم اینکه از خانواده جانوران است، بسیاری از غرایز آنها را هم داراست. آنچه منحصر به ذات بشر است و دیگر حیوانات از آن برخوردار نیستند «زبان» است. از این رو انسان را «حیوان ناطق» می نامند. بنابراین اولین کارکرد زبان، جداسازی آدمی از حیوانات است. علاوه بر این، انسان می تواند به عنوان یک موجود اجتماعی از زبان استفاده کند و یکی از مهم ترین نیازهای انسان که «برقراری ارتباط با هموعان» و «ایجاد رابطه تفهیم و تفاهم» است مرتفع گردد. بنابراین، کارکرد دوم زبان، ایجاد ارتباط با هموعان است. کارکرد سوم و آخر، رفع گرسنگی افراد است که از آن با نام «ساندویچ زبان» یاد می شود، البته در این مقاله با آن کاری نداریم و بیشتر به کارکرد دوم زبان یعنی برقراری ارتباط می پردازیم.

همین مفاهیم عامیانه به صورت تخصصی تر در ادبیات نیز نمایان شده است؛ زبان یک سیستم قراردادی منظم از آواها، نشانه های کلامی یا نوشتاری است که توسط افراد متعلق به یک گروه اجتماعی یا فرهنگی خاص برای نمایش، فهم ارتباطات و اندیشه ها به کاربرده می شود. بنابراین، زبان مجموعه ای از نشانه های قراردادی است که به وسیله آن مقصود خود را به دیگران می رسانیم.

در زبان شناسی به هر واژه یک نشانه می گویند. این نشانه ها، صوتی، نوشتاری یا اشاره ای است. بدین ترتیب زبان انسان قابل تقسیم به سه الگوی زبانی است؛ (۱) زبان گفتاری، زبانی که نشانه های آن صوتی است و همه از آغاز زندگی با آن آشنا می شوند. هر زبان آموزی پیش از ورود به دبستان به خوبی از مهارت سخن گفتن برخوردار است؛ منظور همین زبان فارسی و حرف هایی است که باهم در کوچه و خیابان می زنیم؛ (۲) زبان نوشتاری، زبانی که نشانه های آن خطی است. این زبان پس از زبان گفتاری آموزش داده می شود؛ (۳) زبان اشاره، زبانی که نشانه های آن اشاره ای است. این زبان بیشتر برای افراد کر و لال (گنگ) آموزش داده می شود.

در ادبیات، زبان موجودی زنده تلقی می‌شود، پس می‌تواند خود را با شرایط جدید وفق دهد و بسته به مخاطبین و شرایط روزگار تغییر کند یا اینکه ایستا و راکد بماند. بنابراین، زبانی که ایستاده و تماشاگر سرازیر شدن کلمات غریب و نامأنوس به درون خود است، زبانی راکد و ضعیف تلقی می‌شود. استفاده از زبان‌های بیگانه و راکد ماندن زبان بومی در ادبیات به‌عنوان مرگ تدریجی زبان شناخته‌شده است. به عنوان مثال، هنگامی که زبان بتواند در برابر واژه‌های جدید (که به ناچار، بر اثر فناوری‌های جدید و وسایل ارتباط جمعی، وارد زبان می‌شود) زایایی خود را حفظ کند و کلمات جدید را که واژه‌های وارداتی است به‌صورت کلمات بومی درآورد، زبانی پویا و زنده خواهد بود. واژگان زبان منعکس‌کننده دگرگونی‌هایی است که در طول زمان در فرهنگ جامعه بروز می‌کند. هر قدر کلمات یک‌زبان پویایی داشته باشد، بحث‌ها، تبادل نظر، مناظره‌ها و خلاقیت‌ها بیشتر رخ می‌دهد و تکامل زبان به‌صورت سریع‌تری انجام می‌گیرد. البته کلمات و واژه‌ها یکی از اجزای زبان هستند که نقش تولیدکننده دارند و تولیدات بیشتر سبب ترقی زبان می‌شود. این ترقی به خاطر رابطه تنگاتنگ زبان با فرهنگ، روی فرهنگ نیز اثرگذار است.

صرف‌نظر از موارد گفته‌شده، زبان در طول تاریخ تحول پیدا می‌کند و این تحول، خواست یک نفر نیست، بلکه حوادث تاریخی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است. «برخی از دانشمندان اعتقاد دارند میان لغت‌نامه‌ها و فرهنگ‌نامه‌ها هیچ تفاوتی نیست و هر لفظ در یک شبکه فرهنگی معنای خود را می‌یابد» (ابطحی، ۱۳۹۰). بنابراین، دامنه کارکرد زبان تا فرهنگ و اجتماع کشیده شده است. اما گاهی اوقات، زبان صراحت و رسایی ندارد. در واقع انتظاری که از زبان داریم برآورده نمی‌شود و به‌عنوان یک شبکه اجتماعی و فرهنگی کار خود را به نحو احسن انجام نمی‌دهد. مشکلاتی که در این راه وجود دارد باید شناخته شود تا به رفع آن کمک گردد.

زبان گنگ و مخاطب: نارسایی‌های زبان

مخاطب در ایجاد مکالمه نقش بسیار اساسی ایفا می‌کند و بی‌شک این مخاطب است که به آن شکل می‌دهد. به قول صائب «مستمع صاحب سخن را بر سر ذوق آورد». برای اینکه این مثال به‌طور عینی‌تر بررسی شود، بگذارید چند مثال عینی بزنیم؛

۱. در گفت‌وگو با کودکان به‌گونه‌ای ساده و سطح پایین صحبت می‌کنیم زیرا کودک با قراردادهای زبانی آشنا نیست؛ بنابراین، زبان و رفتار او با یکدیگر هماهنگی دارد و ما نیز قائل به آن هستیم.

۲. درباره طبقات پایین فرهنگی نیز چنین چیزی را انتظار داریم. هنگامی که مخاطب ما چنین افرادی باشند به دلیل پشتوانه اندکی که از فرهنگ و اجتماع دارند، سطح گفتار ما نیز نازل‌تر خواهد شد.

۳. در روابط سیاسی و گفت‌وگوهای بین‌المللی سطح آشنایی افراد با فرهنگ و زبان کاملاً متفاوت است. به همین دلیل یکی از راه‌های آشنایی با زبان یک کشور نوع گفت‌وگوی افراد سیاسی آن با دیگر کشورها است.

۴. در متون دینی (قرآن، سنت، سخنان پیامبران و ...) با نوعی زبان فقهی و شرعی روبه‌رو هستیم و البته در سخنان پیامبران، امامان و ... اصول مخاطب کاملاً مراعات شده و حدود ادراکی مخاطبان لحاظ گشته است «کلم الناس علی قدر عقولهم».

همان‌گونه که از این مثال‌ها می‌توان فهمید، هر جایی که می‌خواهیم مفهومی را به دیگران انتقال دهیم، ناچاریم از زبان آنها استفاده کنیم. اما گاهی کلام، مناسب نیست یا درست انتخاب نشده است. به مثال مهاجری فکر کنید که در کشور غیر هم‌زبان خودش سرگردان به دنبال مایحتاج روزانه خود است. مهاجری که قابلیت صحبت کردن دارد، اما مخاطبی او را نمی‌فهمد، به عبارت دیگر ابزار ارتباطی متفاوتی دارد، جایی که همه ساختارها هست، اما شنونده‌ای نیست. فرد مخاطبش را درست درک نکرده، نشناخته

و ابزار ارتباطی نامناسبی با مخاطب برگزیده است. پس چاره‌ای جز انزوا و افسردگی، یا در حالت مثبت، رفتن به کلاس‌های زبان و یادگیری زبان مخاطبین ندارد.

فردوسی؛ مخاطب شناسی نمونه

فردوسی یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های مخاطب شناسی است. وی با فهم و درکی بالا و با تکیه بر فرهنگ مخاطبینش در برابر موج غالب زبان عربی ایستاد و شاهنامه را خلق کرد. فردوسی با استفاده اندک از زبان عربی، نه تنها کلمات جدید فارسی را خلق کرد بلکه باعث غنای زبان فارسی نیز شد. وی به مبارزه با فرهنگ بیگانه پرداخت و نتیجه این مبارزه پویایی زبان فارسی و فرهنگ ایرانی شد. گویی دست به توسعه‌ای فرهنگی و البته درون‌زا زد. وی در قرن پنجم هجری، به این موضوع پی برده بود که تنها مرزهای جغرافیایی نیست که به یک سرزمین انسجام می‌دهد، بلکه زبان آن قوم یا ملت نیز هست که هویت مرزهای آن را مشخص می‌کند و چنین نگاهی از جنس توسعه نرم است.

وی در کتاب ارزشمند خود یعنی شاهنامه، گفت‌وگوهایی را به میان می‌کشد که بسیار درخور توجه است. او با تکیه بر مسائل اجتماعی و فرهنگی مانند حماسه و جنگ، گفت-وگوهایی طولانی با موضوع مذهب و غیرت مطرح می‌کند و بر مصالحه با بیگانگان می‌کوشد. در واقع این شاعر گران‌قدر برای گفت‌وگو بسیار ارزش قائل است و سعی می‌کند همه موضوعات را با این اصل حل‌وفصل سازد، اما به محض اینکه نتیجه نمی‌دهد، حماسه و جنگ آغاز می‌شود. گفت‌وگوهای رستم و سهراب، رستم و اسفندیار و ایرانیان و تورانیان از جمله اینهاست. درواقع فردوسی گفت‌وگو را اصلی مهم می‌داند و زبان نیز آن‌قدر غنا دارد که با استفاده از آن این اصل متمدانه و متجددانه به‌پیش رود، زیرا به‌زعم وی، گفت‌وگو مقدم بر هر اقدامی است تا منجر به روشنگری شود و فردوسی با همین هدف به دنبال این است تا کسی کشته نشود. مثلاً فردوسی در داستان رستم و سهراب می‌خواهد از رویارویی پدر و پسر جلوگیری کند، چرا که مخاطبینش را می‌شناسد و می‌داند که آنها از این موضوع رنج خواهند برد. اما درنهایت گفت‌وگوها کامل انجام

نمی‌گیرد و تراژدی به پایان می‌رسد. قدرت و فرهنگ قائل شدن برای ایرانی‌ها (مخاطبین) در شاهنامه با تکیه بر زبان فارسی انجام گرفت و در حقیقت مبارزه‌ای علیه زبان و فرهنگ غالب آن زمان (یعنی عربی) بود. فردوسی ثابت کرد، زبان فارسی آنقدر قدرت دارد که فرهنگ و زبان غالب را از میان ببرد. به زعم وی:

بسی رنج بردم بدین سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی
پی افکندم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند
بناهای آباد گردد خراب ز باران و از تابش آفتاب

از این اشعار به‌خوبی می‌توان برداشت کرد که فردوسی به زبان نوشتار و نظم آگاه بوده و بهترین ابزار انسجام ملی علیه بیگانگان زمانش را زبان تلقی می‌کرد؛ بنابراین، او به توسعه فرهنگی بسیار ارج و قرب گذاشته است، فرهنگ ایرانی را زنده نگه داشت و ما نیز باید راه او را ادامه دهیم.

زبان و فرهنگ

اگرچه تعاریف زیادی از فرهنگ تبیین شده است، اما در تعریفی ساده به طرز، روش، رفتار و برخورد انسان با خود، دیگران و محیط که کلیه کنش‌ها و واکنش‌های افراد محیط را دربر می‌گیرد، گفته می‌شود. رابطه زبان و فرهنگ توجه بسیاری از محققان را به خود جلب کرده است. بین آواها، واژه‌ها، و نحو یک زبان و روشی که سخنگویان آن زبان به جهان می‌نگرند و با آن رفتار می‌کنند، رابطه‌ای وجود دارد. علاوه بر این، هویت فرهنگی و زبانی ما نیز به تدریج از دوران کودکی شکل می‌گیرد و روی رفتار ما تأثیر می‌گذارد. پیازه^۱ روان‌شناس معروف سوئیسی اعتقاد دارد زبان، مساعدکننده بسیار بزرگی برای رشد ذهنی کودک است و ارتباط تنگاتنگی با آن دارد به صورتی که رشد تفکر یک کودک در رشد زبانی او بسیار مشهود است. مثلاً همین زبان فارسی به افراد شناسنامه‌ی

1. Piaget

آداب و رسومی خاص را می‌دهد. بنابراین، زبان رابطه نزدیکی با هویت و احساس تعلق به سرزمین دارد.

پس کلام ماست که اهل، گروه و ملت، می‌سازد و امکان ورود به گروهی اجتماعی را مهیا می‌سازد. با زبان است که افراد می‌توانند در جامعه پیرامون خود مشارکت داشته باشند و یک هویت اجتماعی بدون مکان و زمان بسازند؛ مهاجران همزبان در یک کشور خارجی غالباً گرد هم جمع می‌شوند، زیرا زبان مشترکشان یک هویت اجتماعی ایجاد می‌کند که در پرتو آن همدیگر را می‌فهمند. این نقطه مشترک، قانون نانوشته‌ای است که همه اعضای جامعه می‌دانند و بر اساس آن رفتار می‌کنند (علائی، ۱۳۹۱).

علاوه بر این، ارتباط انسان با افراد همزبان سبب می‌شود، تجربیات و افکار خود را در اختیار آنها قرار دهد و این موضوع از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد. درواقع، زبان ارزش‌های فرهنگی، سنت‌ها، قواعد و آداب‌ورسوم یک ملت را منتقل می‌کند. پس زبان تنها یک وسیله ارتباطی نیست، بلکه منبعی از ارزش‌های فرهنگی، وفاداری‌ها و سنت‌ها است که آن را احاطه کرده‌اند. از سوی دیگر از طریق برنامه‌ریزی می‌توان رفتارهای انسان را که ماهیت اجتماعی و فرهنگی دارد، تغییر داد (ایزدی، بی‌تا؛ ۶).

علاوه بر این، زبان دارای جنبه‌های زیستی و روانی است. تحول آن را به شکل امروزی، باید در بافتی گسترده‌تر، یعنی با توجه به عوامل درونی، زیستی، روانی و عوامل بیرونی ارتباطی و محیطی مطالعه کرد و از آنجا که انسان اجتماعی در مناسبات و روابط اجتماعی خود به‌هرحال نیازمند نوعی وسیله ارتباطی بوده است می‌توان ادعا کرد در فاصله زمانی بین روی آوردن انسان به زندگی اجتماعی و به انجام رساندن تحولات زیستی برای تولید و درک گفتار، انسان از نوعی زبان اشاره‌ای و حرکتی برای پیام‌رسانی استفاده می‌کرده است. به این ترتیب به نظر گروهی از دانشمندان، اندیشمندی و سخن‌گویی انسان کنونی حاصل یک سلسله تحولات اجتماعی و زیستی در یک‌روند تکاملی است (مدرسی،

۱۳۶۸). بنابراین نه تنها زبان بر فرهنگ بلکه فرهنگ بر زبان تأثیر می‌گذارد و رابطه فرهنگ و زبان را دوسویه می‌کند. این رابطه را بیشتر در واژگان بررسی می‌کنیم.

رابطه لغات و واژگان با فرهنگ

زبان ترکیبی از اصوات، واج‌ها، تک‌واژه‌ها، واژه‌ها و عباراتی است که به صورت خلاق و پویا می‌تواند مطرح شود و بعد به صورت نوشتاری ثبت گردد. لغات نیز با فرهنگ آن جامعه ارتباط دارد و می‌تواند منعکس‌کننده فرهنگ هر قوم یا ملتی باشد به عنوان مثال: در میان اعراب حدود چند صد لغت برای شتر و اسب وجود دارد، شتر شیرده، شتر سرخ‌موی، اسب زرد، اسب سفید و سیاه، اسب تندرو و ... و این موضوع به دلیل اهمیتی است که این دو حیوان در میان اعراب داشت و محیط جغرافیایی عربستان نیاز به اسب و شتر را تشدید می‌کرد. در زبان فارسی به دلیل اهمیتی که برای خویشان و خانواده وجود دارد لغاتی مانند پسرعمو، دخترعمو، دختردایی، پسردایی و ... وجود دارد که به صورت جداگانه تعریف گشته است. اما در زبان انگلیسی برای همه این واژه‌ها تنها یک واژه آمده است، زیرا در فرهنگ غربی‌ها خانواده و خویشاوندان چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرد و رابطه‌ها بسیار محدود است.

همچنین استخراج نکات ارزشی، هنجارها، قراردادهای زبانی، ارتباطات و سطح زبان مردم می‌تواند باعث ایجاد لغات و جملاتی شود که در همه جوامع وجود ندارد:

۱. تعارفات پیاپی و مکرر که افراد در سطوح گوناگون به کار می‌گیرند و درواقع با فرهنگ مردم عجین شده است، مانند دستتون را بوسیدم، منزل خودتان است، قربوتون برم، نوکرتونم و

۲. ارزش‌های اجتماعی بر روش ابراز کلام ما نیز تأثیر می‌گذارد، مثلاً برخی مواقع در محاوره‌های گوناگون برای بیان احساسات و عواطف، واحد اقتصادی به کار می‌بریم: «طرف دو زار احساس نداره» یا «طرف دو زار شعور نداره»، این دقیقاً آینه اهمیت بخش اقتصادی در جامعه است که بر گفت‌وگوی مردم برای فهم بهتر اثر گذاشته است.

۳. اصول اخلاقی و دینی نسبت به هم نوع، پدر و مادر، خویشان و آشنایان سبب شده است لغاتی مانند: ایثار، فداکاری، احترام، ازخودگذشتگی و ... در فرهنگ ایرانی ایجاد شود.

۴. عزاداری‌ها و جشن‌ها که در جامعه ایرانی بسیار پررنگ است، سبب ایجاد رفتارها، شعارها و واژه‌هایی در فرهنگ جامعه شده است.

۵. دعاها، زیارت‌نامه‌ها، توسل‌ها و ... که در کمتر جامعه‌ای حتی کشورهای اسلامی دیده می‌شود سبب پدید آمدن رفتارها، اعتقادات، مفاهیم و بنیان‌هایی در سطح جامعه و در میان آحاد مردم شده است. چنین مسئله‌ای زبان را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد.

زبان و غنای فرهنگی

اگر این‌گونه بپنداریم که واژگان، نظام ارزشی و آرمان‌های فرهنگی یک جامعه را منعکس می‌کنند و فرهنگ و زبان رابطه دوسویه دارند، این سؤال مطرح می‌شود که آیا زبان می‌تواند به غنای فرهنگی یک ملت کمک کند؟ در اینجا ما به شش جنبه اصلی اشاره می‌کنیم تا پاسخگوی این سؤال باشیم. این جنبه‌ها عبارت است از:

۱. مبادله آموخته‌ها: زبان نوعی ابزار فرهنگی است که افراد، تجربیات، اندیشه‌ها، ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی خود را در اختیار دیگران قرار می‌دهند و این نوعی تأکید بر اهمیت زبان است که می‌تواند به‌عنوان وسیله‌ای برای یادگیری تلقی شود. با مبادله میراث فرهنگی از نسلی به نسل دیگر، بی‌شک غنای فرهنگ ایجاد می‌شود. بنابراین، زبان به انسان‌ها اجازه می‌دهد تا بیاموزند، به دیگران آموزش دهند و فرهنگ را ارتقا بخشند.

۲. ایجاد شبکه ارتباطی: زبان تنها ابزاری است که قابلیت ایجاد ارتباط شبکه‌ای را دارا است. زبان با قابلیت بیان افکار می‌تواند افراد هم‌عقیده را برای یک هدف مشترک را دور هم جمع کند و این ارتباطات میان‌فردی، به ایجاد شبکه منسجم برای یک هدف خاص منجر می‌شود.

۳. هویت‌سازی: زبان به‌عنوان ابداع بشری برای حفظ قلمرو خود شناخته می‌شود. به این معنا زمانی که آواها، نقاشی‌ها و خال‌کوبی‌ها قدرت خود را از دست داد و دیگر امکان ترسیم اشکال روی بدن وجود نداشت، انسان به فکر ابداع تازه‌ای افتاد که از قدرت شنوایی استفاده کند. با این کارکرد و تفکر بود که به قول ویلیام جیمز^۱ زبان ابداع شد و رفته‌رفته ساختار به خود گرفت و به راحتی غریبه را از خودی قابل تشخیص ساخت. بنابراین، زبان مشترک به معنی هویت مشترک است.

۴. خلاقیت: انسان با توجه به دایره وسیعی از واژگان که در اختیار دارد می‌تواند نوآوری کند، وسایل جدید بسازد و با واژگان، خلاقیت و نوآوری را نمایان سازد. خلاقیت و شکوفایی در ارتباط‌های اجتماعی سبب می‌شود فرهنگ و ارزش‌های انسان ارتقا یابد، این موضوع به دیگران نیز تسری می‌یابد و می‌تواند منتقل شود. بنابراین چنین حرکتی، توسعه و رشد فرهنگی جامعه را به همراه خواهد داشت. درواقع قابلیت زبانی هنگامی که توسط کلمات بالفعل شود در فرآیند فرهنگ و جامعه نیز اثرگذار خواهد بود.

پلاگ و بیتس^۲ در این باره چنین ابراز می‌دارند: «دانش فرهنگی نه‌تنها از طریق زبان انتقال می‌یابد بلکه تاندازه‌ای با زبان خلق می‌شود» (بیتس و پلاگ، ۱۳۷۵: ۴۸). بنابراین زبان و فرهنگ رابطه‌ای متقابل دارد که بسیار بنیادی و حائز اهمیت است. زبان در شکل‌گیری فرهنگ و تعالی آن نقشی حیاتی ایفا می‌کند زیرا هم تولیدکننده و هم انتقال‌دهنده است.

1. William James

2. Bates & Plog

۵. بازسازی فرهنگ: اگر زبان یک ملت تغییر کند، در پی آن مفاهیم و عبارات نیز تغییر خواهد کرد، در واقع یکی از عوامل اساسی تغییر و دگرگونی یک ملت در طول تاریخ روبه‌رو شدن اقوام و ملت‌ها با زبانشان بوده است. چنین موضوعی را در حمله اعراب، مغول‌ها و ترکان به ایران می‌بینیم. فرهنگ غالب، زبان آن قوم و ملت را تغییر خواهد داد و این تغییر تبعات مثبت یا منفی به بار می‌آورد. تجربه ثابت کرده است چنین تغییراتی عموماً منفی خواهد بود، زیرا هنگامی که یک ملت، زبان و در پی آن فرهنگ خود را تغییر دهد با فرهنگ غالب احساس نزدیکی و علاقه نمی‌کند به همین دلیل ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگ غالب برای او اهمیتی ندارد و حتی ممکن است به نابودی آن‌ها نیز فکر کند.

۶. مذهب: مذهب نیز از عوامل مؤثر در شکل‌گیری تکلم و زبان است. زبان هر مذهبی برای خود آداب، رسوم و تشریفات دارد که واژه‌ها و اصطلاحاتی حامل مفاهیم آن است. مذهب یا از زبان ملی جامعه برای واژه‌ها و اصطلاحات خود مدد می‌گیرد (همانند مذهب زرتشت و زبان باستان ایرانی) و یا واژه‌های جدیدی را در زبان اقوام دیگر وارد می‌کند (همانند دین اسلام و زبان فارسی) و یا این‌که با همراهی قدرت سیاسی، زبان‌های اقوام و ملل مغلوب را به کلی دگرگون می‌سازد و همسان زبان خود می‌کند (تغییر بسیاری از زبان‌های خاورمیانه‌ای به عربی). علاوه بر تأثیرات و تأثرات که برخی از آن‌ها در ظاهر «درون جامعه‌ای» به نظر می‌رسد عوامل دیگری در برخوردهای مستقیم زبانی به وجود می‌آید که چشمگیرتر از نوع اول است (سیکتکین، ۱۳۹۲).

زبان گنگ و فرهنگ

همان‌طور که گفته شد، زبان‌های پویا، این قابلیت را دارند که با شرایط جدید منطبق باشند. فرهنگستان زبان تأسیس می‌کنند، رسانه‌های مختلف می‌سازند، متون مختلف تولید می‌کنند و متعاقباً فرهنگ خود را به نسل‌های جدید منتقل می‌سازند. اما تحقق این موضوع، یعنی تحقق فرهنگ، بسته به پویایی و فعالیت زبان دارد. حال به فرهنگی بیندیشید که برخاسته از افراد گنگ است. افرادی که نه باهم حرف می‌زنند، نه قادر به

گفت‌وگو و صحبت کردن باهم هستند. درحالی که در افراد گنگ، قدرت تفکر منطقی، حنجره، تار صوتی، زبان و دهان وجود دارد، اما توانایی گفت‌وگو نیست. در اختلالات زبانی، افراد گنگ به علت اختلال در سیستم ژنتیک و عصبی، توانایی تولید گفتار خود را از دست می‌دهند اگرچه همه ابزارهای گفت‌وگو وجود دارد.

در یک فرهنگ برخاسته از افراد گنگ نیز همین موضوع می‌تواند دیده شود. در این نوع فرهنگ‌ها، انواع ابزارهای فرهنگی از قبیل رسانه‌ها، کتاب‌ها، موسیقی، شعر، نقاشی و نظایر آنها وجود دارد اما «مهارت برقراری گفت‌وگو» وجود ندارد. اصولاً این فرهنگ‌ها دچار اختلال سیستمی است. این بدین معناست که علاوه بر رسانه‌های جمعی فراوان و سایر ابزارهای ارتباطی که مفاهیم را منتقل می‌کند (مثل موسیقی، شعر، حکایت، نقاشی و سینما و ...) زبان نیز وجود دارد اما توانایی «گفت‌وگو» نیست. بنابراین، نه چیز جدید خلق می‌کند، نه خلاقیت برایش مفهومی دارد و مدام از فرهنگ بی‌هویت خود دست کشیده و به دنبال مقصر در خارج از مرزهای فرهنگی خود می‌گردد.

در این‌گونه فرهنگ‌ها از آنجا که بیانی نیست، آزادی بیان، به‌عنوان یکی از محوری‌های اصلی توسعه فرهنگی، معنا و رنگ خود را از دست می‌دهد و دیگر کسی برای این هدف نمی‌جنگد. سانسور و ممیزی به‌عنوان امری عادی در هر دستگاه و سازمان فرهنگی وجود دارد و ناچار هر موضوعی با ابهام بیان می‌گردد.

زبان و جامعه

کلام همان گذرگاه عبور به‌سوی آدمیت در طول ادوار تاریخ بوده که وسیله اولیه «شدن» را که تفاهم نام دارد فراهم کرده است. از آنجایی که تفاهم نیز سرآغاز همدلی، یگانگی و «پیوند» است، با اختراع زبان، بشر نه‌تنها به بقای درون‌زا، بلکه به بقای برون‌زا نیز پرداخته است. به‌عبارت‌دیگر، نه‌تنها انسان‌ها با زبان برای خود هویت جمعی تشکیل دادند تا غریبه‌ها را از خودی بازشناسند، بلکه به ایجاد گفت‌وگو پرداختند تا پیوند درون‌گروهی را انسجام دهند. برای مثال، انسان در بستر زبان بود که مفاهیم و کلمات

متعالی (واژه‌هایی چون عشق، آزادی، محبت، تفاهم و...) را آفرید و به انسجام بیشتر فکر کرد و برای آن، کلمات دیگر ساخت. انسان به‌وسیله‌ی زبان بود که توانست به اعماق وجود دیگران نفوذ کند و به دیگران پیوندد. هم‌چنین نخستین اجتماعات بشری را شکل دهد. زبان، انسان را قادر ساخت که تمایز و تفاوت را احساس کند و توانست در سایه‌ی آن، بنیان‌های پیشرفت و ترقی را پایه‌ریزی کند.

بنابراین، تکامل زبان، تکامل جامعه است. ویتگنشتاین زبان را به دو نوع زبان فردی و جمعی تقسیم می‌کند. او زبان فردی را ارتباط به شیوه متمایز و متفاوت با نحوه ارتباط با دیگران؛ یعنی ارتباط با عمیق‌ترین لایه‌های ذهن خود فرد تعریف می‌نماید که اشاره به همان نقشی است که زبان در تفکر دارد و زبان جمعی را استفاده از زبان و واژه‌ها برای برقراری ارتباط با دیگران می‌پندارد که با نقش ارتباطی زبان مطابقت دارد. عده‌ای از محققان نیز معتقدند فرایند ادراک و زبان اموری وابسته به یکدیگرند و بر همدیگر تأثیر دارند، چنانچه نحوه ادراک و شناخت ما از جهان متأثر از زبانی است که برای توصیف جهان به کار می‌گیریم (ویسی، ۱۳۸۹). علاوه براین، «هردر»^۱ اندیشمند آلمانی در مبحث اهمیت نقش زبان در تفکر معتقد است زبان، فقط ابزاری برای اندیشه نیست، بلکه قالبی است که اندیشه و تفکر در آن شکل می‌گیرد. عقل و زبان سالم ملازم یکدیگرند. زبان نه صرفاً وسیله‌ای برای بیان تفکر، بلکه بخشی از ذات خود تفکر است و معتقد است زبان نارسا و ناپخته حکایت از تفکر و اندیشه پیریشان دارد (ویسی، ۱۳۸۹).

بنابراین، تکامل ذهنی و فکری جامعه نیز با زبان آن جامعه ارتباط دوسویه دارد. زبان بخشی از جامعه، وسیله تبادل افکار و همچنین یکی از کلیده‌ای گشودن قفل ذهن انسان است. مهم‌ترین معیار هویت، باورها، شناسنامه فرد و جامعه است. سخن و کلام، بلوغ فکری خبگان ملت‌ها را به نمایش می‌گذارد. جامعه بالغ با بهره‌گیری از بلوغ زبانی به گفت‌وگو می‌پردازد و تفاهم را پدید می‌آورد، با ایجاد گفت‌وگو از خشونت پرهیز می‌کند

1. Herder

و در تمام سطوح، به جای دستور سرکوب و جنگ، به هم‌نشینی، صحبت و صلح خواهد پرداخت. بلوغی که هم رضایت و هم رفاه را برای جامعه به همراه خواهد داشت. به‌زعم رنانی؛

«توسعه از جنس یک تحول نرم در درون اندیشه و سرانجام به مفهوم تکامل زبانی ماست. امروز می‌خواهم بگویم توسعه وقتی رخ می‌دهد که ما زبانمان تحول یابد. منظورم هم دقیقاً همین زبان فارسی و حرف‌هایی است که می‌زنیم. شیوه کاربرد همین زبان بین خودمان است که تعیین می‌کند ما توسعه می‌یابیم یا نه» (رنانی، ۱۳۸۶).

از این جملات به‌سادگی می‌توان این‌گونه برداشت کرد که درواقع نقش زبان چیزی ورای نگاه محدود دستوری است و گویا زبان نمایه‌ای از رشد تفکر انسان‌هاست که ماهیت افکار ما را مشخص می‌کند. در تعریف زبان آمده است؛ زبان دستگاهی است نظام‌یافته از علائم آوایی که ارزش آنها به‌وسیله اجتماع تعیین‌شده است و گوینده و شنونده برای ایجاد ارتباط بین خود، ارزش قراردادی این علائم را به کار می‌گیرد (باطنی، ۱۳۶۹: ۱۵-۱۴). بنابراین با توجه به جملاتی که ذکر شد آسان‌تر می‌توان مفهوم «زبان به‌مثابه توسعه» را درک کرد. انسان با تفکر و در پی آن با زبان است که شناخته می‌شود. ارزشی که اجتماع برای زبان در نظر می‌گیرد سبب می‌شود تفکرات والا و ارزشمند به پیشرفت و توسعه منتهی گردد. برای شفافیت این موضوع به دو نمونه ملموس از زبان در ساختارهای اجتماعی می‌پردازیم:

نمونه‌ی اول: زبان و وضعیت اقتصادی-اجتماعی

هرگونه کم و کاستی در دو مقوله واژگان و ساختار زبان، در اندیشه و پویایی فکری یک ملت و یا یک قوم اثرگذار است. عواملی سبب تغییر زبان می‌شود که ازجمله آنها تغییرات اجتماعی است. یکی از پژوهشگران انگلیسی معاصر به نام «برنشتاین»^۱ به تحلیل عوامل اجتماعی و ارتباط آن با زبان پرداخت. وی مقایسه‌ای بین زبان سطح پایین جامعه و

1. Bernstein

سطح بالای جامعه انجام داد و به نتایج جالب توجهی دست پیدا کرد. این نتایج عبارت است از:

طبقات پایین جامعه: ۱- جملات کوتاه و از لحاظ دستوری ساده، نامنظم و از حیث ساختاری فقیر، ۲- به کارگیری نامناسب محدود قیود یا صفات، ۳- به کارگیری مکرر از جملاتی که در آن‌ها توجیه و نتیجه‌گیری، تأییدی صریح را به دنبال دارد. ۴- تأییدات متعدد و عبارات زیادی که درصدد کسب تأییدیه برای جملات قبلی است، مانند: این‌طور نیست؟ می‌توانی بفهمی؟ می‌فهمی؟ ۵- انتخاب شخصی که مکرر در مجموعه‌ای از قالب‌های ضرب‌المثل به عمل می‌آید.

ویژگی‌های زبان طبقات سطح بالای جامعه: ۱- استفاده دقیق و درست از دستور و ساختار زبان ۲- استفاده صحیح و به‌جا از صفات و قیود ۳- اشاراتی که به‌عوض قوام بخشیدن به کلمات غالب و یا همراهی عبارات به وجهی غیرمتمایز، تعاریف را متمایز و مشخص می‌سازد ۴- استفاده از زبانی که امکان به‌کارگیری سیستم پیچیده‌ای از مفاهیم درجه‌بندی‌شده را فراهم می‌کند و جهت شکل دادن به تجربه مورد توجه قرار می‌گیرد (نظامی زاده، ۱۳۷۳).

بنابراین قابلیت‌های زبانی یک فرد بستگی به تجارب روانی و اجتماعی وی دارد. از آنجاکه افراد در موقعیت‌های نابرابر اجتماعی زندگی می‌کنند، تجارب مختلفی را کسب و از زبان خاص استفاده می‌کنند، پس مسائل فرهنگی به تفاوت زبانی طبقات اجتماعی تعمیم داده می‌شود.

علاوه براین، تحقیقاتی نیز درباره قدرت زبان انجام گرفته است. زبان‌ها از قدرت و تأثیر خاصی برخوردار است. تحقیقات «لابوف»^۱ بر روی زبان سیاهان و سفیدپوستان آمریکایی است. تحقیقات وی نشان داد فرزندان سیاه‌پوستان در مصاحبه با گزارشگری سفیدپوست دچار لکنت زبان شده و پاسخ‌های تک سیلابی می‌داده‌اند، اما همان بچه‌ها

1. Labov

با گزارشگری سیاه‌پوست و از سنخ خود بدون مواجهه با هیچ مشکلی به‌خوبی از عهده سؤالات برآمده‌اند. «لابوف» چنین نتیجه‌گیری می‌کند که تنوع زبانی، نه تنها معلول اختلاف شرایط اجتماعی است، بلکه خود نیز از عامل فعال در این اختلاف به حساب می‌آید (همان). زبان به‌عنوان عاملی است که می‌تواند در اوضاع اجتماعی و فرهنگی ملل گوناگون دخل و تصرف کند. در حقیقت، زبان نوعی نظام اجتماعی است که گذشتگان و نسل‌های حال آن را پرورانده‌اند.

نمونه‌ی دوم: زبان مخفی و جنسیت

در زندگی روزمره نیز این نقش (زبان در جامعه) کاملاً بدیهی است. هرگونه انتخاب زبانی که در جامعه انجام می‌گیرد هماهنگ و با در نظر گرفتن عوامل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است. علاوه بر مطالبی که ذکر شد، مبحث دیگری نیز در جامعه‌شناسی و زبان بررسی می‌شود و آن «زبان مخفی» است. درواقع هنگامی این بحث مطرح می‌شود که ناهنجاری‌های اجتماعی در جامعه پدید آمده باشد. استفاده از این نوع زبان (زبان مخفی) عوامل گوناگون و متفاوتی دارد که می‌تواند با جنسیت نیز در ارتباط باشد. ابتدا تعریفی از زبان مخفی ارائه می‌دهیم: هر جامعه دارای زبانی است که به‌وسیله آن ارتباط میان مردم برقرار می‌شود، باوجود تغییرات اجتماعی و فرهنگی هر جامعه، زبان نیز پیشرفته‌تر می‌شود و واژگان جدیدی وارد آن می‌گردد. به کار گیرندگان این واژه‌های جدید و نو به‌تدریج از آن بهره می‌گیرند، پس رفته‌رفته زبانی ابداع می‌شود که فهم آن برای عموم مردم دشوار است، چنین زبانی «زبان مخفی» نام می‌گیرد. ناگفته نماند طبقه اجتماعی، گروه نژادی، جنسیت و ... از واژگان متفاوت به صورتی نامتجانس و گوناگون استفاده می‌کنند، این کلمات متفاوت‌تر از زبان معیار است. برای مثال می‌توان از چنین واژه‌هایی نام برد: کُپ زدن: کپی کردن، سوتی دادن: جملات یا کلمات نامربوط گفتن که سبب افشای مسئله‌ای شود، قاط زدن: به هم ریختن و عصبانی شدن، دودره کردن: با فریب دزدی کردن. چنین زبانی تحت تأثیر عواملی مانند صنعتی شدن، گسترش وسایل ارتباط‌جمعی، دسترسی به اطلاعات فرهنگی و اجتماعی دیگر کشورها، توسعه

شهرنشینی، تحولات اجتماعی و فرهنگی، ورود لغات و جملات زبان‌های دیگر، قرار می‌گیرد و زبان مخفی را توسعه می‌دهد. واژگانی هم که بعضی از مشاغل با آن سروکار دارند و در ارتباط با یکدیگر از آن استفاده می‌کنند، می‌تواند جز زبان مخفی مطرح گردد. برای بسیاری از افراد جامعه به ویژه جوانان، استفاده از این واژگان و عبارات جالب‌توجه بوده است و از استعمال آن لذت می‌برند.

تحقیقات نشان داده جنس مذکر مبدع این واژگان و جنس مؤنث به کار گیرنده آن است. بنابراین در زبان نیز مانند اجتماع، تفاوت‌های جنسیتی وجود دارد. هر قدر این تفاوت‌ها در جامعه بیشتر باشد در زبان نیز منعکس خواهد شد، اما در جوامعی که این اختلاف کمتر است زبان نیز کمتر این تفاوت‌ها را نشان می‌دهد. استفاده از زبان مخفی توسط جنس مؤنث در جامعه ما پذیرفته شده نیست. در اجتماع هنگامی که مردان از واژه‌های زبان مخفی استفاده می‌کنند پسندیده است اما دختران در سطح پایین جامعه آنها را به کار می‌گیرند. در فیلم‌ها و سریال‌ها نیز این موضوع دیده می‌شود، به همین دلیل گفته می‌شود زبان آئینه جامعه است، هر چه در آنجا وجود دارد در آئینه نمایش داده می‌شود.

زبان گنگ و جامعه

اگر زبان و جامعه سبب تکامل یکدیگر شوند، توسعه اجتماعی به معنی «تکامل گفت‌و-گو» میان اعضای یک جامعه به کمک ابزارهای بیانی و ارتباطی اتفاق می‌افتد، که با آزادی‌های فرهنگی همچون «آزادی بیان» در ارتباط است. انسان‌های آزاد فارغ از وضعیت اجتماعی اقتصادی و آموزه‌های جنسیتی لب به سخن می‌گشایند و با گفت‌وگو به جای خشونت به بیان نواقص خود و جامعه می‌پردازند و نقد می‌کنند. اما همان‌طور که در قسمت فرهنگ اشاره شد، انسان‌های گنگ در جامعه‌ای عاری از شفافیت زندگی می‌کنند و ناچار این عدم شفافیت آنها را به بی‌اعتمادی و از بین بردن سرمایه‌های اجتماعی می‌کشاند. فلاورجانی و رنانی (در حال چاپ) در مقاله‌ی چوک‌های سیاه و توسعه با تأکید بر ساختار جامعه نشان می‌دهند اختلال در شبکه ارتباطی (در اینجا زبان

گنگ) بر تمام سرمایه‌های روان‌شناختی، اجتماعی و سیاسی پوشش سیاه پهن می‌کند که این امر در عدم خلاقیت، پراکندگی، نداشتن مشارکت، نبود اقتصاد مشارکتی و عدم توسعه اقتصادی بروز پیدا می‌کند.

بنابراین، نقش زبان و آزادی بیان سر آغازی برای یادگرفتن گفت‌وگو، پیش بردن به سمت نقد منصفانه و عادلانه، ایجاد مسیری به‌سوی شفاف‌سازی، برقراری اعتماد اجتماعی و در نهایت رفع اختلال ارتباط در جامعه است. پس، اولین قدم و راه نجات از گنگی نخبگان و سرمایه‌های سیاسی و اجتماعی، رفتن به سمت آزادی بیان است.

رد پای اهمیت زبان در توسعه ایران

شاید اولین توجه به امر زبان در توسعه کشور را بتوان در زمان رضاشاه با تأسیس فرهنگستان زبان فارسی -جایی که توجه زیادی به ساختار و کاربرد زبان می‌شد- نام برد. تلقی زبان فارسی به‌عنوان میراث فرهنگی از تاریخ باستان اشاره به همین مطلب دارد. درواقع با تأسیس فرهنگستان زبان فارسی، به‌عنوان عاملی هویتی و ملی شروع به ساخت واژه‌های جدید متناسب با فرهنگ خودش کرد؛ نوعی تجدد درون‌زا به سمت آینده‌ای با هویت. در اینجاست که زبان فارسی قدرت پویایی پیدا می‌کند، جلوی سرازیر شدن واژگان بیگانه را می‌گیرد و به‌جای کلمات انگلیسی و عربی، معادل فارسی آنها را در کوچه و خیابان بر زبان مردم جاری می‌سازد. اما آیا این سیر ادامه یافت؟ برای پاسخ به این سؤال نیاز داریم نیم‌نگاهی به تاریخچه زبان فارسی بیندازیم تا شاید این نگاه، ما را به تفکر وادارد و علت برخی از این مشکلات مشخص گردد:

- از دوره سامانیان اهمیت به زبان فارسی بیشتر شد و کتاب‌ها و رساله‌های فارسی فراوانی در این دوره توسط بزرگان، نویسندگان و شاعران نوشته شد. مردم کوچه و بازار سواد خواندن و نوشتن نداشتند به همین دلیل بین شاعران و مردم اختلاف طبقاتی زیادی ایجاد گردید و زبان ملی با زبان مردم عامه تفاوت بسیاری پیدا کرد. در زمان رضاشاه

زبان ملی و زبان دولت یکی شد به همین خاطر زبان فارسی دیری نگذشته است که غنای خود را پیدا کرد.

- زبان فارسی از زمان مشروطه به این طرف جان دیگری پیدا کرد، اما قبل از آن به وجود آمدن نثرهای فنی و مصنوع حاکی از میل نویسندگان و شاعران به زبان ساده نبود. به کار بردن واژه‌های عربی، تعقیدهای لفظی و معنوی، اصطلاحات علوم غریبه و دیگر علوم از ویژگی‌های نثر فنی و مصنوع است.

- در طول تاریخ با توجه به جنگ‌های پیش‌آمده (جنگ با اعراب، مغول‌ها و ترک‌ها و ...) زبان فارسی جایگاه خود را از دست داد و زبان‌های غالب (عربی، ترکی و مغولی) جایگزین زبان ملی شد. زبان فارسی قدرت و مقاومتی از خود نشان نداد و زبان‌های بیگانه بر زبان مردم غالب شد، زیرا مردم ترجیح دادند از زبان غالب استفاده کنند مخصوصاً فرهیختگان، شاعران و نویسندگان که در کتاب‌های مربوط به آن دوره کاملاً واضح و برجسته است. ناگفته نماند که امروزه نیز به همین منوال است. جمال‌زاده در کتاب «یکی بود یکی نبود» در داستانی با عنوان «فارسی شکر است» به این امر اشاره می‌کند که امروزه، مردم در صحبت‌هایشان مدام از لغات عربی و انگلیسی استفاده می‌کنند و زحمت به خود نمی‌دهند تا جایگزینی برای آن واژگان انتخاب کنند، البته این را نوعی برتری و فضل نسبت به دیگران می‌دانند. بنابراین زبان فارسی هنوز هم در برابر زبان‌های بیگانه مقاومت نمی‌کند.

- عدم تغییرات و تحولات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در دوره‌ای باعث سکون و راکد ماندن زبان شد که پیش از این به‌طور کامل در مورد آن صحبت گردید.

سخن پایانی

خلاصه سخن ما این بود که توسعه با بیل، کلنگ، ساختمان، عمارت و پروژه‌های بزرگ اقتصادی شروع نمی‌شود، بلکه فرآیندی نرم از جنس همین زبان گفت‌وگو و نوشته‌های روزمره ماست. برای شروع توسعه و پایداری آن، زبان باید پویا، غنی و زنده باشد تا بتواند

نقش مهم خود که گفت‌وگو و ارتباط است را به خوبی ایفا کند. بنابراین، می‌توان این‌گونه نتیجه‌گیری کرد که زبان ابزار ارتباط است و حداقل هر ارتباط انسانی بین دو نفر یا بیشتر اتفاق می‌افتد و در این بین پیام‌هایی از گوینده به شنونده منتقل می‌شود.

نکته‌ی بدیهی و اصلی این است که بخش اعظمی از زندگی ما صرف گفت‌وگو می‌شود. حال گفت‌وگویی ارزشمند است که کمترین اختلال را داشته باشد، یعنی پیام‌ها مستقیم به ذهن گیرنده منتقل شود و راه گفت‌وگو را آسان کند؛ از سوی دیگر ما در توسعه با انسان سروکار داریم، انسانی که توانمند است و در حوزه‌های مختلف مثل توانایی ارتباط، به ویژه گفت‌وگو (یکی از لپه‌های توسعه) می‌تواند پویا و فعال عمل کند. با این وصف، ارتباطی که انسان توسعه‌ساز به وسیله زبان برقرار می‌کند دارای شرایطی است، یعنی در خود زبان نیز باید قابلیت‌هایی وجود داشته باشد تا این ارتباط کامل و درست انجام گردد. زبان ابزار و وسیله قدرتمندی برای حفظ هویت و فرهنگ هر ملت است که در آن میوه‌های وحدت زبانی، به اقتدار و مشارکت ملی خواهد رسید.

بنابراین، برای رفتن به سمت توسعه، ما نیاز به استفاده و به کارگیری تارهای صوتی و تولید صدای جامعه داریم تا بر گنگی‌های فردی غلبه کنیم و فرهنگ و جامعه‌ای توسعه‌خواه بسازیم. زبان فارسی در خدمت توسعه، خود نیز نیاز به توسعه دارد. شاید با دادن آزادی‌های لازم و با ساختن ترکیبات جدید و تازه بتوان زبان را پویا و زنده نگه داشت و از مرگ تدریجی زبان با همین خلاقیت‌های زبانی جلوگیری کرد. پس باید اولین قدم‌ها را به سمت توسعه ملی برداشت. امید است در مقالات بعدی به صورت تخصصی به بررسی تأثیر زبان بر دو بعد توسعه (رفاه و رضایت) در هر یک از ابعاد جامعه از قبیل روان‌شناختی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بپردازیم و بیش از پیش مبین نقش نرم و مؤثر زبان و کلام در سعادت ایرانیان باشیم.

منابع

- ابطحی، سید عبدالحمید (۱۳۹۰)، توسعه تاریخی دلالت معنایی در زبان دین، مجله ذهن، شماره ۴۷، ص ۱۶۹-۱۹۵.
- ایزدی، پیروز (بی تا)، «برنامه ریزی در حوزه زبان و اصطلاح‌شناسی گامی به سوی تقویت و توسعه فرهنگ ملی»، مقاله‌های همایش‌های ایران: مجموعه مقالات دومین هم‌اندیشی واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی، ص ۱۶-۳.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۶۹)، زبان و تفکر، تهران: فرهنگ معاصر.
- بیتس، دانیل - پلاگ، فرد (۱۳۷۵)، انسان‌شناسی فرهنگی، مترجم محسن ثلاثی، تهران، نشر علمی.
- رنانی، محسن (۱۳۸۶)، «توسعه به مثابه زبان»، گردهمایی سالیانه مربیان «کانون گفت‌وگوی صدر».
- سیکتکین، قریان علی و زهرا خسرو جری (۱۳۹۲)، فرهنگ، زبان و آموزش، دوره ۹، شماره ۳۰، ص ۷۱-۵۵.
- فاضلی، مهرداد؛ رنانی، محسن (در حال چاپ). جوک به عنوان عامل تسهیل توسعه یا تشدید ضد توسعه. پیش فکری توسعه.
- علائی، بهلول (۱۳۹۱)، پیوستگی زبان و فرهنگ، برخی ملاحظات اجتماعی و روان-زبان‌شناختی، مجموعه مقالات دانشگاه علامه طباطبائی، شماره ۲۸۱، ص ۵۴۰-۵۵۱.
- ویسی، محمد (۱۳۸۹)، نقش و جایگاه زبان در زندگی بشری.
- مدرسی، یحیی (۱۳۶۸)، درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- نظامی‌زاده، مهرگان (۱۳۷۳)، زبان و فرهنگ، مجموعه مقالات دانشگاه علامه طباطبائی، شماره ۸۰، ص ۵۱۲-۴۹۷.